

شناخت انتقادی ارزشهای فرهنگی

فصلنامه « فرهنگ و زندگی » که از نشریات باارزش و آموزنده این دیار است در باب آینده فرهنگ ایران اقتراح ترتیب داده و برای ونظر جمعی از صاحب نظران را در این مورد استفسار کرده است . ذیلا نظرات دکتر حمید عنایت را به نقل از همین نشریه جهت استفاده خوانندگان «نگین» درج میکنیم .

روی داد و نتیجه قهری هجوم استعمار غربی به خاور زمین بود . با آنکه بر اثر این هجوم ، برخلاف بسیاری از کشورهای آسیائی و آفریقائی ، به اسارت مستقیم غرب در نیامدیم ولی مانند آنها اسیر فرهنگ و تمدن غربی شدیم . اما در حالی که یکی از افتخارات ملی ما در سراسر تاریخ آن بوده است که اقوامی را که به ضرب شمشیر بر ما چیره شدند به اعجاز فرهنگ کهنسال و برتر خود مغلوب خویش کردیم این باز چنان معجزی از ما سر نزد زیرا به میراث فکری خود بی ایمان شده بودیم . بی ایمانی به خویش ، احساس افتادگی و زبونی ما را در برابر غرب به « عقده فروتری » مبدل کرد و گرفتاری به این عقده ما را در تفکر انتقادی ناتوان تر گردانید .

بدتر از همه آنکه روشنفکران وابسته به جریانهای فکری گوناگون که در نیم قرن اخیر در برابر غرب جبهه گرفته اند هر چند در دیدار کردن وجدان سیاسی مردم ایران و رسوا کردن تباهکاریهای استعمار سهمی بسزا داشته اند خود در گسترش شیوه های سطحی و قالبی فکر اروپائی در ایران موثر بوده اند . زیرا اگر در میدان سیاست به جنگ غرب می رفتند در میدان فرهنگ مرید و مقلد غرب بودند . بدین سبب ، هم کسانی که در برابر هجوم غرب به تاسوئالیسم پناهنده شدند و هم کسانی که انتقاد مارکسیسم از سرمایه داری غرب دستاویز حملاتشان بر غرب است و هم آنانکه اعتراضهای اخلاقی یا شبه عرفانی برخی از متفکران معاصر غربی را به تمدن مادی اروپائی رهنمود خویش ساخته اند ، همگی به نحوی سخنان خود متفکران غربی را از ولتر و منتسکیو و روسو گرفته تا مارکس و نیچه و اشنگلر و تومپسون و هیدگر در بد گوئی از غربی بازگفتارند ، ولی در این باز گوئی کمتر از اندیشه خویش مایه گذاشته اند و نیز کمتر به زمینه اجتماعی و تاریخی آن سخنان توجه کرده اند . به علاوه تا جندی پیش بیشتر این روشنفکران به اقتضای روحانی که برای خود می شناختند مسائل روزانه سیاسی را از هر نوع اشتغال ذهنی دیگر خلیتر تر و عاجل تر می دانستند و اگر هم در شناخت غرب کوشی می کردند بیشتر به جنبه های سیاسی نفوذ غرب مربوط می شد . پس در نظر ایشان هر گونه تحقیق در کنگه فکر و ادب و فلسفه اروپائی چون از مسائل حاد روزانه دور می نمود گریزی گناهکارانه از مسئولیت ملی یا انسانی به « برج عاج » تجریدهای روشنفکرانه بود . بهمین دلایل یکی از تفاوتهای مهم وضع ما از وضع کشورهای چون هند و ژاپن آن است که در حالی که روشنفکران آن کشورها دست کم از هفتاد سال پیش به نقد رابطه معنوی خود با غرب (در عمقی بیشتر از آنچه در خور مشاجرات عادی سیاسی است) پرداختند ، نزد ما بحث انتقادی از نفوذ غرب در اندیشه ایرانی هیچگاه تا پیش از انتشار « غرزدگی » آل احمد به جد آغاز نشد .

گروهی از نویسندگان و متفکران ما نیز بوده اند که همچون ذبیح بهروز و پورداود در زمینه واکنش جامعه ایرانی در برابر فرهنگ غرب به مسائل سیاسی و اجتماعی چندان نظر نداشته اند ولی چون بیشتر به فرهنگ و زبان ملی دل بسته بوده اند حفظ اصالت آنها را شرط اصلی جلوگیری از تسلط فرهنگ غربی بر روح

آینده فرهنگ ایران ، به معنای مجموعه اندیشه ها و هنجارهایی که رفتار اعضای جامعه ما را از رفتار جوامع دیگر ممتاز می کند ، به سه عامل وابسته است :

نخست نفوذ فرهنگ و تمدن غربی ، دوم میراث فرهنگ ملی و سوم روش ما در چگونگی بهره مندی از این دو . در این میان ، بر توان تر و زور آور تر از همه ، نفوذ فرهنگ و تمدن غربی است زیرا نه تنها با سازوبرگ و نیروی شگرف فنی و صنایعی خود می تواند در همه زمینه های زندگی ما رخنه کند ، بلکه شیوه اندیشه و داوری و پسند ما در باره بسیاری از مسائل این روزگار خواه و ناخواه از تمدن غرب اثر پذیرفته است . اینک بیش از یک قرن است که افسون فرهنگ و تمدن غرب بر ما کارگر افتاده است . یکچند بی پرده به فرنگی مآبی می بالیدیم و اکنون هم اگر چه لاف پیکار با « غرب زدگی » می زنیم ، روز به روز بیوندهای فرهنگی مان با غرب استوار تر می شود . با آنکه مدعی هستیم که از زمان انقلاب مشروطه به بعد شعور و غیرت ملی خود را بازیافته ایم لیکن هنوز بسیاری از مورخان ما تاریخ ایران را از دیدگاه غریبان می نگرند و می نویسند . در نتیجه ، حتی عزم ما به اینکه از میراث فرهنگی خویش چه عناصری را نگهداریم و کدام را به دور بریزیم و نیز در برابر غرب چه روشی در پیش گیریم در بیشتر موارد خود تابع معیارهایی است که در سنجش سود و زیان کارها از غرب گرفته ایم .

ولی گفتن اینهمه بدان معنی نیست که آگاهانه به پیشواز فرهنگ و تمدن غرب رفته ایم و یا در خوب و بد معیارهایی که از غرب گرفته ایم درست اندیشیده ایم . ما اصلا فرهنگ را هنوز درست نشناخته ایم و از آن مهتم ارزشهای فرهنگی غربی را بر معیار نیازهای جامعه خود نقد نکرده ایم . هنوز به یقین نود و نه درصد متون اساسی ادبی و فلسفی و علمی اروپائی به زبان فارسی در نیامده و آنچه بیشتر با سوادان و روشنفکران ما از غرب می دانند ، یا بر اساس کتابهای دست دومی است که در تفسیر و توضیح و تحلیله نویسی بر آن متون نوشته و ترجمه شده است و یا از روی روایت فرنگ دیدگانی ظاهریین و خرد نگر . از گروه اندکی نیز که اندیشه غربی را درست دریافته اند فقط تئو چند همت کرده اند که دانسته های خود را به شکلی مفهوم در دسترس اهل سواد ما بگذارند .

ولی عات این کوتاهی در شناخت انتقادی غرب تنها بخل معنوی یا آسان جوئی و تبلی فکری نیست بلکه بی گمان ریشه اصلی آن ، همچون نارسائیهای دیگر معنوی ما ، در خصوصیات تاریخی اجتماعی ماست ، به ویژه در نیرومندی خوی تقلید و تسلیم و ناتوانی ذوق نقد و اجتهاد ، و آنکه غرب خود نیز در تشویق ما به فروماندن در این نادانی دست داشته ، چنانکه هر گاه از روی عمد و اختیار در پی آگاهانیدن ما از فرهنگ خویش بوده ، تنگ مایه ترین آثار مزدوران دستگاہهای تبلیغی اش را برای ما به از مغان فرستاده است . علت دیگر بیگمان آن است که فرهنگ و تمدن غربی اگر چه از صد و پنجاه سال پیش به این سو خواستاران و آوازه گرانی ، از میرزا صالح شیرازی تا تقی زاده ، در ایران داشته است لیکن در واقع امر ، نفوذ آن به جامعه ما تا حد زیادی بیرون از اراده و اختیارمان



طرح از فریدون مشیری

نموده است. زیرا وقتی بسیاری از ملتهای مسلمان راه نوسازی صنعتی و فنی را به تقلید از غرب پیش گرفتند، کم کم ناگیر شدند که سازمانها و نهادهای اجتماعی و سیاسی خود را متناسب با آنها تغییر دهند و این تغییر متضمن آن بوده که ضرورت وضع قوانین عرفی را در برابر قوانین شرعی بپذیرند. وضع قوانین تازه که باز اغلب رونق قوانین اروپائی بود نه تنها مبانی حکومت شریعت را بر نظام اجتماعی بست کرد و در مواردی به تدریج از میان برد بلکه همه میراثهای کهن اندیشه مسلمانان را به خطر انداخت. بدینسان جوامع مسلمان که تا پیش از ورود تکنولوژی با همه عیبهایشان دست کم از لحاظ نظام ارزشهای اجتماعی از یکپارچگی و وحدتی برخوردار بودند دچار تفرقه گشتند و به دو جبهه کهنه پرستان و تجدد خواهان تقسیم شدند. در این کشاکش، حتی کهنه پرستان با همه اصراری که در حفظ میراثها و ارزشهای کهنه فکری داشتند برای آنکه بهتر از عهده مقابله با تجدد خواهان بر آیند مجبور شدند که بطور ضمنی معتقدات دیرین خود را با اوضاع تازه سازگار کنند. در عین حال تکنولوژی، اگر چه پیشرفت کند و محدودی داشت، بسیاری از عواقب اجتماعی خود همچون سستی روابط خویشاوندی و رواج نیاز کاذب به مصرف و وسواس افزایش و گسترش کمی و ارج یافتن تخصص فنی و جز آن را با تأثیراتی که بر ارزشهای فرهنگی دارند، بر این جوامع تحمیل می کرد. بدین گونه تقلید از غرب تنها به زمینه علم و فن محصور نماند بلکه دامنگیر فرهنگ ما نیز شد.

ولی اینهمه بدان معنی نیست که تکنولوژی را به هیچ وجه از فرهنگ جدا نمی توان کرد و پذیرش تکنولوژی در همه حال پدیده های فرهنگ غربی را به دنبال خود می کشد. تکنولوژی می تواند در نفس خود پدیده های خنثی و فارغ از رنگ تعلق شرقی و غربی باشد. فقط چگونگی هدفها و رابطه تکنولوژی با محیط انسانی و نیز با تصور هر جامعه از غایت زندگی انسانی است که آن را به قالب انواع گوناگون ملی و مسلکی درمی آورد. البته تکنولوژی در هر حال، خواه خنثی و خواه وابسته، پاره ای عواقب فرهنگی و اجتماعی جبری دارد ولی جبر این عواقب نیز مانند جبر قوانین علمی فقط تا زمانی که بر ما شناخته نشده باشد کور است و خود را بر ما تحمیل می کند و حال آنکه با آگاهی و دخالت هوشیارانه می توانیم چگونگی آنها

ایرانی دانسته اند. ولی اینان نیز چون مهمترین و زیان آورترین عنصر بیگانه را در فرهنگ ما نتیجه تأثیر «تازیان» دانسته اند بیشتر کوشش و همت خود را به پیراستن زبان و فرهنگ ایرانی از نفوذ عرب یا اثبات برتری ایرانی بر عرب گماشته اند و اگر نگاه به غرب اشاره ای کرده اند به قصد رسوا کردن تقلبهای خاورشناسان در تاریخ ایران بوده است.

بدینسان بیشتر کسانی که مسئولیت و مایه نقد رابطه معنوی ما را با غرب داشته اند به بهانه ای وعلتی از این وظیفه تن زده اند. پیکار با «غرب زدگی» به معنای فرهنگی آن که در ظرف ده ساله اخیر هم میان روشنفکران و هم دولتیان شعار دهان پرکنی بوده خود وسیله ای برای توجیه این قصور و مزید بر علیت شده است. زیرا در مواردی به عذر آن، هر گونه کوششی را برای شناختن باطنی استادن غرب، نام جلوه ای از غرب زدگی، محکوم می کنند. ولی هیچ معلوم نیست که پیکار با «غرب زدگی» اصلاً به چه معنی است؟ آیا مراد از آن پیشگیری از هر گونه نفوذ معنوی غرب است؟ چنان بازگشت به فرهنگ باستانی و سنتی ایران یا سازگار کردن این نفوذ با خصوصیات و نیازهای اجتماعی ما؟ تا زمانی که پاسخ این پرسش روشن نشده است دست کم باید پذیرفت که اگر ما برستی نفوذ معنوی غرب را خطری برای قومیت خود می شماریم مهمترین شرط توفیق در مقابله با این نفوذ آن است که فرهنگ و تمدن غرب را درست بشناسیم و گر نه با دشمنی ناشناخته سر جنگ داریم.

تا هنگامی که این شرط را بر نیآورده ایم در آنچه از غرب می پذیریم توانائی هیچگونه تمیز و انتخاب نخواهیم داشت. ولی آیا ما برستی در پذیرش مظاهر فرهنگی غرب تا چه اندازه توانائی انتخاب داریم؟ آیا می توانیم به دلخواه و مصلحت دید خود پاره ای از این مظاهر را بپذیریم و پاره ای دیگر را دور بریزیم؟ یک قرن پیش برخی از رهبران سیاسی و روحانی مسلمانان از جمله سید جمال الدین اسدآبادی به پیروانشان اندرز می دادند که علم و صنعت فرنگی را بپذیرند ولی از فکر و فلسفه فرنگی بر حذر باشند، یعنی برای بهبود زندگی مادی خویش از غرب یاری بگیرند ولی زندگی معنوی خود را از تأثیر آن برکنار دارند. در عمل، جدا کردن فرهنگ غربی از علم و صنعت یا تکنولوژی غرب به این سادگی

صدائی در شب

تمام شب را ، در کوچه باغها گشتم :
صدای پای درختان بود
که با چکیدن باران بگوش میآمد
صدای پای درختان عاشقی که هنوز
زباغهای خزان دیده کوچ می کردند .

کلاف ابر پریشان بود
و من ، کلاف سراندرگم جهان بودم
چو باد ، سر به درختان کوچه گویدم
و خسته ، در پس دیوار خانه‌ای ماندم :
دریچه ، مردمک روشن چراغش را
به زیر پلک حریرین پرده‌ای پوشاند
و من ، دو مردمک را به اشک پوشاندم .

صدای مستی در کوچه باغها پیچید :
- « ... بر آن سرم که سرم را ز جای برگیرم
چو جام شیشه بگویم بر این شب سنگی
کجاست سینه پر آفتاب دیواری
که تا بر آن بنویسم خطی به دلنگی ... »

کلاف ابر در اندیشه گسستن بود
و آسمان خزان ، بی دریغ می بارید
به بام خانه ویرانه‌ای که در من بود .

تهران - ۱۹ آذرماه ۱۳۵۱
نادر نادر پور

منطقاً به اقتباس عناصر دیگر پیوسته به آن ناگیر می شود .
با توجه به این دوخصلت نظام فرهنگی (یعنی اختصاصی -
بودن آن و همبستگی اجزاء اساسی آن به یکدیگر) اقتباس از فرهنگ
بیگانه این زیان را دارد که چون راه نفوذ مفاهیم و ارزشهای بیگانه
را ناخواسته در پی خود می کشاید به هويت بیگانه فرهنگ ما صدمه
می زند و فرهنگ ما را از این امتیاز محروم بماند محکوم به نابودی
است . ولی چاره پیشگیری از این زیان آن نیست که به آرزوی
استقلال فرهنگی مطلق راه هرگونه نفوذ فرهنگ غربی را به جامعه
خود ببندیم ، زیرا چنین استقلال در جهان امروز نه ممکن است
و نه مطلوب ، بلکه چاره اش این است که آنچه را از فرهنگ غربی
می گیریم با خصوصیات تاریخ و جامعه خود سازگار کنیم و مهر و
نشان خاص خود را به روی آن بزنیم . معنی مهر و نشان خاص ایرانی
زین هم آن نیست که محتوای مفاهیم فرهنگی را از غرب بگیریم
و فقط ظاهر آن را « وطنی » کنیم بلکه غرض این است که پیش از
اقتباس هر مفهوم فرهنگی درباره ضرورت عقلی نیازمندی خود به
آن بیندیشیم و وقتی ضرورت آن را محرز کردیم با آگاهی از
ماهیت و علت وجودی آن مفهوم ، خود را از تسلیم کورکورانه
به مفاهیم وابسته اش درمنظومه فکری خاص غرب ایمن داریم .
اقتباسی که حاصل چنین سنجش و نقدی باشد نشان از اندیشه ما
دارد ولی توانائی این اقتباس هنگامی برای ما دست می دهد که
علاوه بر شناخت انتقادی غرب به ارزشهای اساسی فرهنگی خود
ایمان بیاوریم . این ایمان را با گرافه گویی درباره تاریخ گذشته
نمی توان به دست آورد و تنها با نقد میراث فرهنگی خود می توانیم
آن ارزشهایی را که هنوز در جهان به کار می آید بازشناسیم .

را به سود خود دگرگون کنیم . به همینسان برخلاف احتمال عقلی
نیست که ما بتوانیم تکنولوژی غربی را به کار خود بگیریم و در
عین حال پاره‌ای از ارزشهای انسانی دیرین خود چون مهر همبستگی
خویشاوندی و ارجمندی فضائل معنوی و عرفانی را در احراز
شادی فردی پایدار نگهداریم . خطای نواوران بیشتر کشورهای
مسلمان همین بود که حتی شیوه‌های برخورد باوری از تکنولوژی را
خنثی می پنداشتند و از عواقب اجتماعی و فرهنگی آنها بی خبر
بودند و حال آنکه اگر این شیوه‌ها را - نه آرزوی بی خبری و
ناچاری بلکه آگاهی و ضرورت عقلی برمی گردانیم و نهادها و
سازمانهای ملازم آنها را نه از سر تقلید بلکه بر اساس شناخت نیازهای
واقعی خویش بنیاد می کردند و درباره مقصود و فایده تکنولوژی
اندکی می اندیشیدند ، جوامع آنها از بسیاری از زیانهای فرهنگی
تکنولوژی ناقص ایمن می ماند .

و اما مساله اقتباس فرهنگی پیچیده تر از اقتباس تکنولوژی
است . زیرا آنچه آزادی عمل و فرصت انتخاب را در این مورد برای
جامعه اقتباس کننده محدودتر می کند ماهیت خود فرهنگ به عنوان
یک پدیده اجتماعی است . اگر اشاره ما در آغاز این گفتار درست
باشد که فرهنگ مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و هنجارهایی است که
رفتار خاص افراد یک جامعه را از رفتار جوامع دیگر ممتاز می کند
پایند معتقد شویم که هر نظام فرهنگی محصول نیازها و خسوی و
منش افراد محیط خاص خویش است و برخلاف تکنولوژی هیچگاه
نمی تواند از علائق قومی و سرزمینی برکنار باشد . به علاوه مانند
آنچه هم اکنون درباره رابطه فرهنگ و تکنولوژی گفتیم عناصر
اساسی هر نظام فرهنگی نیز گاه چنان به یکدیگر در آمیخته و
پیوسته اند که اگر جامعه بیگانه‌ای یکی از آنها را اقتباس کند ،